

## شرط سقوط نفقه زوجه در ضمن عقد نکاح<sup>۱</sup>

زهرة حاجیان فروشانی\*

سید ابوالقاسم نقیعی\*\*

### چکیده

در حقوق اسلامی یکی از آثار مهم نکاح از نظر اسلام، الزام زوج به دادن نفقه زوجه است. چنانچه زوج در ضمن عقد نکاح شرط کند که زوجه از نفقه بهره مند نباشد یا تنها از بخشی از آن بهره مند شود، صحت چنین شرطی مبتنی بر آن است که نفقه از مصادیق حق تلقی گردد. همچنین اسقاط آن نسبت به زمان آینده صحیح باشد. زیرا فقط حقی را می‌توان توسط شرط در ضمن عقد ساقط کرد که اسقاط آن صرف نظر از شرط صحیح باشد. در این مقاله با استفاده از روش تحلیلی-استنباطی و گردآوری اطلاعات مورد نیاز به صورت کتابخانه‌ای مسأله شرط سقوط نفقه زوجه مورد بررسی قرار گرفته و با توجه به روایات و از آنجایی که به مانند سایر دیون، ویژگی قابلیت اسقاط و نقل و انتقال به وسیله ارث و مصالحه در نفقه زوجه جاری است باید آن را حق بشمار آورد. همچنین با توجه به اینکه اسقاط نفقه زوجه نسبت به تمام زمان آینده صحیح است و شرط سقوط آن هیچ مخالفتی با قوانین آمره و نظم عمومی ندارد، شرط سقوط نفقه زوجه در ضمن عقد نکاح صحیح و معتبر تلقی می‌گردد.

**کلید واژه‌ها:** حق، حکم، نفقه زوجه، قابلیت اسقاط نفقه.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۱۱/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۵

\* استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)

z.hajian@scu.ac.ir

\*\* دانشیار فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران

**۱- مقدمه**

صحت یا بطلان شرط اسقاط نفقه زوجه در ضمن عقد نکاح مبتنی بر اینست که نفقه از مصادیق حق تلقی شود فقیهان در اینکه نفقه از مصادیق حق است یا حکم اتفاق نظر ندارند. گروهی نفقه را اعم از اینکه نفقه زوجه یا اقارب باشد از مصادیق حکم دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۹، ۳، ۷۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ۳، ۲). و گروه دیگر معتقدند نفقه زوجه از حقوق و نفقه اقارب از احکام به شمار می‌آید (موسوی خویی، بی‌تا، ۲، ۳۱۹).

قائلین این دو نظریه اتفاق نظر دارند که نفقه اقارب یعنی پدر و مادر و فرزندان از احکام است. زیرا اولاً از ادله استفاده می‌شود وجوب اعطای آن به جهت مواسات است و لذا قضای آن بر کسی که آن را ادا نکرده واجب نمی‌شود. محقق حلی در این زمینه می‌نویسد "نفقه اقارب قضا نمی‌شود، زیرا نفقه مساوات برای رفع احتیاجات ضروری است بنابراین در ذمه مستقر نمی‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۳، ۲، ۲۵۳). مشابه همین حکم و تعلیل در متن و شرح لمعه از طرف شهیدین ارائه شده است (جبعی عاملی، ۱۳۸۱، ۳۴۸). حکم عدم وجوب قضای نفقه اقارب نیز اجماعی بوده و هیچ اختلافی در آن نیست. دلیل این امر چیزی جز حکم بودن نفقه خویشاوندان نمی‌تواند باشد والا اصل در حقوق مالی آن است که قضای آن واجب است؛ بنابراین روشن می‌شود که این قسم از نفقه از حقوق نبوده و آثار حق بر آن مترتب نمی‌باشد. ولی نفقه زوجه از جمله موارد مشتبه بین حق و حکم است که باید مورد مطالعه تفصیلی قرار گیرد.

**۲- ملاک تشخیص حق و حکم**

حکم در لغت به معنی منع است (المقری الفیومی، ۱۴۲۵، ۱۴۵) و در اصطلاح مجعول شرعی است که به فعل مکلفین به نحو لزوم یا تخییر تعلق می‌گیرد (نجفی خوانساری، ۱۴۲۴، ۱، ۱۰۶). حق در لغت به معنی ثبوت است (المقری الفیومی، ۱۴۲۵، ۱۴۳) و در اصطلاح فقهی تعاریف متعددی برای حق ارائه شده است؛ چنانچه بعضی از فقها آن را سلطنت فعلی صاحب حق بر متعلق حق می‌دانند (همدانی، ۱۳۷۸، ۱۱). برخی از فقها حق را نوعی سلطنت و مرتبه ضعیفی از ملک تعریف نموده‌اند (الطباطبائی یزدی، ۱۳۷۸، ۵۵). برخی فقها معتقدند حق در هر مورد و مصداقی اعتبار مخصوصی است که دارای آثار خاصی می‌باشد. بنابراین در حق ولایت، تولیت، رهانت و اختصاص، حق خود این اعتبارات است و حق تحجیر عبارت است از اینکه تحجیرکننده نسبت به دیگران بر زمین اولویت دارد و حق قصاص و

شفعه و خیار عبارت از سلطنت است (اصفهانی، ۱۴۱۸، ۲۰، ۱). این سخن صحیح نیست زیرا در این تعریف مفهوم با مصداق خلط شده است. معنای حق در همه موارد از نظر مفهومی یکی است و فقط مصداق حق متعدد است. به علاوه برخی از مثال هایی که ایشان ذکر کرده مانند ولایت و تولیت، اصلاً از مصداق حق نیستند. بلکه اعتبارات دیگری غیر از حق و ملک و سلطنت هستند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ۱، ۴۰). به علاوه اینکه حق در هر موردی معنایی دارد، در نهایت اشکال است و مخالف ارتکاز عرف و عقلاست.

تعریف حق به ملک و سلطنت هم قابل نقد است. زیرا حق غیر از ملک و سلطنت است، شاهد بر این مطلب، علاوه بر فهم و عرف و ارتکاز عقلا، اینست که حق در مواردی صدق می کند که ملک و سلطنت در آنها معتبر نیست. مثلاً اگر شخصی در مکانی در مسجد سبقت داشته باشد، شکی نیست که شخص مالک آن مکان نمی شود، نه ملک شدید و نه ضعیف در حالی که نسبت به آن مکان حق اولویت پیدا می کنند. همچنین در مورد حق تحجیر (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ۱، ۴۰-۴۱) همچنین در برخی موارد سلطنت معتبر است اما حق و ملک اعتبار نمی شود. مانند سلطنت مردم بر نفوسشان، سلطنت انسان بر نفسش عقلانی است، همان طور که انسان مسلط بر اموالش است. و می تواند در صورت عدم منع قانونی و شرعی، هر گونه تصرفی در نفسش بکند اما اینکه گفته شود انسان بر نفس دارای حق است غیر عقلانی است. زیرا عقلا صحیح و معتبر نمی دانند که گفته شود انسان دارای حق بر نفسش است. بنابراین حق ملک یا سلطنت یا مرتبه ای از آنها نیست و گرنه از آنها تخلف نمی کرد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ۱، ۴۱-۴۲). نهایتاً می توان گفت بین حق با ملک یا سلطنت رابطه ی عموم و خصوص من وجه است. اما حق عین ملک یا سلطنت یا اخص مطلق از آنها نیست.

با توجه به انتقاداتی که به تعاریف فوق وارد شده برخی فقها در تعریف حق گفته اند که حق اعتبار خاصی است. در مقابل اعتبارات دیگر (یعنی در مقابل ملک و سلطنت و ...) و سلطنت فقط از آثار آن است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ۴؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ۴۴). این تعریف نیز در نهایت ابهام است و بیشتر شبیه تعریف های شرح الاسمی است و تعریف حقیقی نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ۶، ۱۳۸-۱۳۹).

میرزای نایینی در تعریف حق می گوید «حق مجهول شرعی است که اضافه و سلطنت را به دنبال می آورد» (نائینی، ۱۴۲۴، ۱، ۱۰۶).

این تعریف نیز قابل نقد است زیرا جامع افراد نیست. و حقوقی که صرف اعتبار عقلاست و مجهول شرعی نیستند را در بر نمی گیرد. (مانند حق مؤلف بر تألیفاتش) اما چون بحث ما در رابطه با ملاک

تشخیص حق و حکم، در مجعولات شرعی، است. شاید بتوان گفت این تعریف ملاک خوبی برای تمایز حق و حکم ارائه می‌دهد. بر اساس این تعریف حق و حکم از لحاظ صورت ظاهری یکی هستند. یعنی هر دو مجهول شرعی هستند. منتهی اگر مجهول شرعی به شخصی اضافه گردید به نحوی که آن شخص سلطنت تام بر آن داشته باشد آن مجهول حق نامیده می‌شود در غیر این صورت حکم است. به هر حال، صرف نظر از این تعاریف و انتقاداتی که به هر یک از آنها وارد است، آنچه در این نوشتار حائز اهمیت است ارائه ملاکی برای تمیز و تشخیص حق از حکم است تا تشخیص داده شود که نفقه زوج از مصادیق حق است یا حکم؟ در این رابطه باید گفت از مجموعه مباحثی که در باب حق و حکم بین شده به دست می‌آید که ملاک و معیار تشخیص حق و حکم یکی از این سه امر است: ۱- هر چیزی که به وسیله‌ی ارث به مورث منتقل شود حق است و الاً حکم است ۲- هر چیزی که قابل اسقاط باشد حق است و گرنه حکم است ۳- هر چیزی که قابل معاوضه و مصالحه باشد یعنی به وسیله‌ی صلح یا غیر آن به دیگری منتقل شود حق است و گرنه حکم است (رشتی گیلانی، ۱۴۰۷، ۷؛ حسینی شیرازی، بی‌تا، ۱۵، ۶۵). البته شکی نیست که وجوه مذکور تفاوت ذاتی حق و حکم نیستند بلکه فقط آثار حق و حکم هستند. بنابراین اگر در موردی ثابت شود که حداقل یکی از آثار و لوازم حق از قبیل اسقاط و نقل و انتقال بر آن مترتب می‌شود آن مورد از مصادیق حق است در غیر این صورت از مصادیق حکم است. بنابراین برای تشخیص حق یا حکم بودن نفقه زوج باید بررسی کنیم که آیا آثار حق بر نفقه زوج مترتب می‌گردد یا خیر؟

### ۳- حق یا حکم بودن نفقه زوج

مطالعه متون فقهی نشان می‌دهد که تقریباً هیچ یک از فقهای متقدم به این مسأله نپرداخته و موضع خود را در این مسأله روشن ننموده‌اند. اما از عبارات برخی فقها در بیان شماری از احکام نکاح، می‌توان نظر آنها را در این زمینه بدست آورد. با بررسی عبارات فقها در ابواب مختلف نکاح، درمی‌یابیم که گروهی از فقیهان نفقه زوج را حکم و گروه دیگر حق می‌دانند.

### ۳-۱- نظریه حکم بودن نفقه زوج

از عبارات علامه حلی و فاضل مقداد می‌توان حکم بودن نفقه زوج را بدست آورد. این دو فقیه معتقدند شرط عدم انفاق زوج در ضمن عقد نکاح، باطل است (علامه حلی، ۱۴۱۹، ۳، ۷۷؛ فاضل مقداد،

۱۴۰۴، ۳، ۲) و در مباحث پیشین بیان شد که هر مجعول شرعی که قابلیت اسقاط نداشته باشد حکم است. بنابر این می‌توان گفت این دو فقیه از جمله فقیهانی هستند که به حکم بودن نفقه زوجه قائلند.

استدلال بر این نظریه از دو مقدمه تشکیل شده است:

مقدمه اول: نفقه زوجه بر زوج واجب است (علامه حلی، ۱۴۱۹، ۳، ۱۰۳؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ۳، ۲۲). در این زمینه بین فقها اجماع وجود دارد (ابن ادریس الحلی، بی‌تا، ۲، ۶۵۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۵، ۹۷). همچنین آیات و روایات زیادی بر این امر دلالت می‌کند. برخی از فقها معتقدند این نصوص به حد استفاضه رسیده‌اند (طباطبایی، ۱۴۲۱، ۱۳، ۱۶۳) و برخی ادعای تواتر آن را دارند (نجفی، بی‌تا، ۳۱، ۳۰۱-۳۰۲). آیاتی که این حکم را ثابت می‌کند عبارتند از: «الرجال قوأمون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما أنفقوا من أموالهم»<sup>۱</sup> (نساء، ۳۴)؛ «اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم... لینفق ذو سعه علی سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله...»<sup>۲</sup> (طلاق، ۶-۷)؛ «و علی المولود له رزقهنّ و کسوتهنّ بالمعروف»<sup>۳</sup> (بقره، ۲۳۳). در کتب روایی نیز روایاتی موجود است که نفقه زوجه بر زوج را ثابت می‌کند. جمله: اسحاق بن عمار در خبر موثقی نقل می‌کند: «از امام صادق (ع) سؤال کردم حق زن بر مرد چیست که اگر آن را انجام دهد محسن به حساب می‌آید؟ امام (ع) فرمودند: این است که او را سیر کند و بیوشاند و اگر خطایی از او سر زد او را ببخشد»<sup>۴</sup> (کلینی رازی، ۱۴۰۱، ۵، ۵۱۰؛ حر عاملی، ۱۴۱۴، ۲۱، ۵۱۱). عاصم بن حمید در خبر صحیحی از ابی بصیر نقل می‌کند که ابوبصیر گفت: « شنیدم امام باقر (ع) می‌فرماید: کسی که زوجه‌ای داشته باشد و او را از برهنگی نپوشاند و به او غذای کافی ندهد، بر امام ثابت است که بین آنها جدایی و طلاق ایجاد کند»<sup>۵</sup> (ابن بابویه قمی، ۱۴۰۱، ۳، ۲۷۹؛ حر عاملی، ۱۴۱۴، ۲۱، ۵۰۹).

۱- مردان سرپرست و نگهدارنده زنانه، به خاطر برتریهایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر اتفاق‌هایی که از اموالشان در مورد زنان می‌کنند.

۲- آنها را هر جا خودتان سکونت دارید سکونت دهید... آنان که امکانات وسیعی دارند باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدستند از آنچه خدا به آنها داده انفاق کنند.

۳- و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته بپردازد.

۴- عن ابی علی الشعری، علی محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن اسحاق بن عمار، قال: قلت لابی عبدالله ما حق المرأة علی زوجها الذی اذا فعله کان محسناً؟ قال: یشبعها و یکسوها و ان جهلت غفر عنها.

۵- عن عاصم بن حمید عن ابی بصیر یعنی المرادی: قال سمعت ابا جعفر (ع) یقول: من کانت عنده امرأة فلم یکسها ما یواری عورتها و یطعمها ما یقیم صلبها کان حقاً علی الامام ان یفرق بینهما.

مقدمه دوم: شرط سقوط نفقه زوجه در ضمن عقد نکاح باطل است. زیرا این شرط مخالف مشروع است (علامه حلی، ۱۴۱۹، ۳، ۷۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ۳، ۲). ظاهراً مقصود ایشان از مخالف مشروع بودن این شرط این است که نفقه زوجه در اصل شریعت توسط آیات و روایاتی برعهده زوج ثابت شده و قابل اسقاط نیست.

از این دو مقدمه حکم بودن نفقه زوجه استنباط می‌گردد. زیرا در مباحث پیشین بیان شد هر مجعول شرعی که قابل اسقاط نباشد حکم است.

**نقد این استدلال:** درست است که این ادله ثابت می‌کند که نفقه زوجه برعهده زوج است ولی از این ادله وجوب تکلیفی نفقه زوجه بدست نمی‌آید به نحوی که قابل اسقاط نباشد. زیرا دقت در آیات نشان می‌دهد که این آیات شریفه تنها اصل ثبوت نفقه زوجه بر زوج را ثابت می‌کند و اصولاً دلالتی بر وجوب تکلیفی ندارد.

همچنین هیچ یک از روایات بر وجوب تکلیفی نفقه زوجه دلالت نمی‌کند. به خصوص که در غالب این روایات از نفقه زوجه به عنوان حق یاد شده است و حق در معنی لغوی فقط ثبوت یک امر را می‌رساند و بر وجوب تکلیفی آن هیچ دلالتی ندارد.

بنابراین با توجه به مطلب مذکور این ادله، اعم از آیات و روایات، فقط در مقام اصل تشریح نفقه زوجه هستند و تنها اصل ثبوت نفقه زوجه بر زوج را ثابت می‌کنند. اما این مطلب منافاتی با حق بودن نفقه ندارد. یعنی اگر بتوانیم باتوجه به اصول و قواعد فقهی قابلیت اسقاط نفقه زوجه را ثابت کنیم حق بودن آن اثبات می‌گردد. زیرا همانطور که قبلاً اشاره کردیم حق نیز مانند حکم مجعول شرعی است و قوام آن به اعتبار شارع است منتهی تفاوت آن با حکم در آثار آن دو است (در مباحث آینده آورده می‌شود که آثار حق بر نفقه زوجه مترتب است). در مورد اجماع ادعا شده نیز باید گفت این اجماع مدرکی است و اعتباری ندارد زیرا مستند آن آیات و روایات مذکور است.

### ۳-۲- نظریه حق بودن نفقه زوجه

از عبارات برخی فقهای متقدم در بیان شماری از مقررات نکاح می‌توان حق بودن نفقه زوجه را استفاده کرد. در ذیل به برخی از این عبارات اشاره می‌نماییم.

ابن جنید در این زمینه می‌نویسد: «اگر زوجه صغیر و زوج کبیر باشد نفقه زوجه بر زوج و ولی او واجب نیست مگر اینکه شرط شود زوج نفقه زوجه را بپردازد. و اگر زوجه کبیر باشد به او نفقه تعلق می‌گیرد خواه زوج صغیر باشد یا کبیر باشد اما از وطی امتناع کند مگر اینکه ولی زوج شرط کند که نفقه بر زوج واجب نباشد تا اینکه زوج بالغ گردد» (علامه حلی، ۱۴۱۸، ۷، ۳۲۱).

از این عبارت استفاده می‌شود که نفقه، حق زوجه است. زیرا اگر حق نبود شرط سقوط آن در ضمن عقد، ولو برای مدت زمان معینی، جایز نبود. علامه نیز این سخن را نقد یا رد نکرده، شاید به این علت بوده که با ابن جنید در این حکم موافق است. شیخ طوسی در علت جواز پرداخت نفقه قبل از موعد آن می‌گوید: «اگر زوج نفقه بیش از یک روز مانند یک یا دو ماه آینده را به زوجه تسلیم کند جایز است. علت جواز این است که این عمل زوج تعجیل در پرداخت حق قبل از موعد آن است مانند دین» (الطوسی، بی‌تا، ۱۰۶). ایشان در اینجا به حق بودن نفقه زوجه تصریح نموده است.

در متن عروه الوثقی آمده است: «اگر در ضمن عقد امه‌ای شرط شود که نفقه امه به عهده مولی باشد نفقه از عهده زوج ساقط می‌گردد» در مستمسک عروه در توضیح این عبارت آمده: «مقصود این است که اداء نفقه به عهده مولی باشد نه ثبوت آن. زیرا اگر شرط کند که نفقه او بر مولی ثابت باشد در نفوذ این شرط اشکال است زیرا این شرط مخالف کتاب است زیرا در کتاب نفقه زوجه بر زوج ثابت است» (الطباطبائی حکیم، بی‌تا، ۱۴، ۳۰۱). از این عبارت نیز حق بودن نفقه استفاده می‌شود زیرا این عبارت می‌رساند که نفقه زوجه اگرچه زوجه امه باشد بر اساس حکم خداوند بر عهده زوج است نه بر عهده مولی. بنابراین نفقه زوجه صرف نظر از حر یا امه بودن زوجه بر عهده زوج است. مگر اینکه خلاف آن در ضمن عقد شرط شود. به عبارت دیگر درست است که این حکم در مورد امه بیان شده ولی حکم ثبوت و شرط سقوط نفقه بر زوجیت مترتب شده است نه بر امه بودن؛ لذا حکم قابل سرایت به سایر موارد می‌باشد و از آن صحت شرط ادای نفقه توسط شخص دیگر و سقوط آن از عهده زوج فهمیده می‌شود و این همان معنای حق بودن نفقه است.

شهید ثانی نیز در علت استقرار نفقه زوجه در ذمه زوج با گذشت زمان و عدم نیاز حکم حاکم در آن گفته است: «... زیرا نفقه زوجه حق مالی و در معنی معاوضه می‌باشد» (جبعی عاملی، ۱۴۱۶، ۸، ۴۶۲؛ ۱۳۸۱، ۳۴۸).

محقق حلی نیز در زمینه علت فروش اموال زوج توسط حاکم برای پرداخت نفقه زوجه اش در صورت امتناع زوج گفته است: «زیرا نفقه زوجه حق است مانند دین» (محقق حلی، ۱۴۰۳، ۲، ۳۵۴).  
 از میان فقهای معاصر نیز آیت الله خویی و آیت الله سیستانی و آیت الله بهجت و دکتر محقق داماد بر حق بودن نفقه زوجه تصریح نموده‌اند (موسوی خویی، بی‌تا، ۲، ۳۱۹؛ سیستانی، ۱۴۱۷، ۳، ۱۲۹؛ محقق داماد، ۱۳۷۶، ۳۲۸؛ بهجت، ۱۴۲۸، ۴، ۲۷).

### ۳-۲-۱- ادله نظریه حق بودن نفقه زوجه

با بررسی متون بدست می‌آید که نفقه زوج از مصادیق حق است. برای حق بودن نفقه زوجه می‌توان به ادله زیر استناد کرد:

#### الف) ترتب آثار حق بر نفقه زوجه

همان طور که در مباحث پیشین مورد بررسی قرار گرفت حق بودن یک امر از آثار مترتب بر آن قابل تشخیص است. از جمله اینکه باید قابل اسقاط و نقل و انتقال باشد. در مورد نفقه زوجه باید گفت همه فقها معتقدند که نفقه زوجه نسبت به زمان گذشته قابل اسقاط است زیرا با گذشت زمان و عدم پرداخت نفقه توسط زوج، نفقه زوجه به صورت دین برعهده زوج مستقر می‌گردد و زوجه می‌تواند نفقه خود را از ذمه زوج ساقط نموده و ذمه او را بری کند. همچنین نفقه زوجه در هر روز نسبت به همان روز قابل اسقاط است زیرا زوجه در ابتدای هر روز مالک نفقه همان روز می‌گردد. بنابراین می‌تواند آن را اسقاط نموده و ذمه زوج را بری کند (علامه حلی، ۱۴۱۹، ۳، ۱۰۶؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۶، ۸، ۴۶۲؛ محقق حلی، ۱۴۰۳، ۲، ۳۰۵).  
 همچنین نفقه‌ی گذشته‌ی زوجه قابل انتقال است و به وسیله‌ی ارث به وارث منتقل می‌شود و ورثه می‌تواند آن را از زوج مطالبه کند (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۵، ۳۱۱؛ تبریزی، ۱۴۲۷، ۱۰، ۲۸۱؛ محقق داماد، ۱۳۷۶، ۲۹۴).

بنابراین از آن جهت که آثار حق یعنی قابلیت اسقاط و نقل و انتقال بر نفقه زوجه مترتب می‌شود. نفقه زوجه از مصادیق حق است. همچنین در برخی روایات (که در ادامه آورده می‌شود) تصریح شده است که نفقه‌ی زوجه قابل مصالحه است و مصالحه از جمله عقود است و فقط در مورد حقوق قابلیت اعمال دارد.



**ب) قابلیت ضمانت نفقه‌ی زوجه**

هیچ اختلاف نظری بین فقها وجود ندارد که ضمان نفقه گذشته زوجه و همچنین روز حاضر او صحیح است. زیرا در ذمه ی زوج مستقر شده است (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۱، ۲۸؛ علامه حلی، بی تا، ۲، ۵۵۳؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ۱۶، ۴۰۵؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ۶، ۱۱۶). اما در مورد ضمانت نفقه آینده زوجه اختلاف نظر است. برخی از فقها معتقدند که این ضمانت صحیح است (مغویه، ۱۴۲۱، ۵، ۳۱۶؛ حسینی شیرازی، ۱۴۱۳، ۱۱۱) در مقابل برخی قائل به عدم صحت آن هستند و دلیل عدم صحت آن را بطلان ضمان ما لم یحب می‌دانند (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۱، ۲۸؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ۲، ۵۵۳؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ۱۶، ۴۰۵؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ۶، ۱۱۶).

شیخ طوسی در این رابطه می‌نویسد: «اگر زن ازدواج کند و پدر زوج ضمانت کند که تا دو سال نفقه زوجه پسرش برعهده او باشد، برخی می‌گویند این ضمانت صحیح و برخی می‌گویند صحیح نیست. اما آنچه مناسب مذهب ماست این است که این ضمانت صحیح نیست زیرا نفقه در نزد ما با عقد ثابت نمی‌شود بلکه نفقه هر روز، همان روز ثابت می‌گردد... به طور کلی کسی که می‌گوید نفقه با عقد واجب نمی‌گردد می‌گوید ضمان آن هم صحیح نیست زیرا ضمان مالیم یجب است و کسی که معتقد است نفقه زوجه با عقد واجب می‌گردد می‌گوید ضمانش صحیح است» (الطوسی، بی تا، ۴، ۳۰۵).

فعالاً بحث مقاله در رابطه با اثبات نظریه درست در این رابطه نیست، منتهی آنچه از این بحث قابل استفاده است این است که نفقه حق زوجه است زیرا اگر نفقه زوجه حکم بود قابل ضمانت نبود. قائلین به بطلان نیز ضمانت نفقه زوجه را از لحاظ مقتضی تمام می‌داند یعنی می‌فرماید نفقه زوجه، فی نفسه، قابلیت ضمانت را دارد منتهی ضمانت آن با مانع مواجه است و آن مانع بطلان ضمان ما لم یجب است.

**ج) روایات**

علاوه بر استدلال‌های یاد شده در زمینه حق بودن نفقه زوجه روایتی در کتب معتبر روایی امامیه وجود دارد که بر حق بودن آن دلالت می‌کند. در این روایت زراره از امام باقر (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «کسی که زنی را تزویج کند برای آن زن همان نفقه و قسمتی ثابت می‌گردد که برای همه زنان ثابت است. ولی اگر زن ازدواج کند و از نشوز شوهرش بترسد یا بترسد که شوهرش زن دیگری اختیار نموده یا او

را طلاق دهد و لذا با شوهر خود به مقداری از نفقه یا قسمت مصالحه کند این امر جایز است و اشکالی در آن وجود ندارد<sup>۱</sup> (حر عاملی، ۱۴۱۴، ۲۱، ۳۳۴؛ کلینی رازی، ۱۴۰۱، ۵، ۴۰۳).

در این روایت چند نکته قابل توجه است:

اولاً: روایت ظهور دارد در اینکه مقصود از نفقه و قسمت، نفقه و قسمت زمان آینده است.

ثانیاً نفقه و قسمت می‌توانند عوض صلح قرار بگیرند.

ثالثاً: نتیجه این مصالحه، اسقاط بخشی از نفقه یا قسمت می‌باشد. بنابراین این روایت دلالت می‌کند

بر اینکه اسقاط بخشی از نفقه یا قسمت در قالب صلح صحیح است.

باتوجه به نکات فوق می‌توان حق بودن نفقه زوجه را از روایت مذکور بدست آورد زیرا زمانی شخص

می‌تواند امری را عوض صلح قرار دهد که آن امر حق او باشد و واضح است که بر حکم الهی نمی‌توان مصالحه کرد.

روایت دیگری از امام صادق (ع) وجود دارد که مؤید حق بودن نفقه زوجه است. در این روایت عبدالله

بن ابی عبدالله می‌گوید از امام صادق (ع) درباره مردی که زنی را تزویج کرده و بر او شرط نموده بود که

هر وقت بخواهد نزد او برود و هر ماه میزان معینی نفقه به او بپردازد، سؤال کردم؟ امام (ع) در پاسخ

فرمودند: اشکالی ندارد<sup>۲</sup> (حر عاملی، ۱۴۱۴، ۲۱، ۳۲۹؛ کلینی رازی، ۱۴۰۱، ۵، ۴۰۲).

این روایت نیز می‌تواند مؤید نظریه حق بودن نفقه زوجه باشد. زیرا اگر نفقه زوجه از احکام باشد زوج

باید نفقه زوجه را بر اساس شأن زن پرداخت نماید. همچنین تراضی بر خلاف آن در ضمن عقد نکاح جایز

نباشد.

در حالی که در این روایت اشتراط میزان معینی نفقه در هر ماه در ضمن عقد نکاح، صحیح

دانسته شده است و با توجه به اینکه میزان مورد اشتراط می‌تواند کمتر از نفقه زوجه مورد سؤال باشد، این

روایت بر صحت اشتراط سقوط بخشی از نفقه در ضمن عقد نکاح نیز دلالت می‌کند. لذا این روایت می‌تواند

مؤید بحث اصلی این نوشتار - یعنی شرط سقوط نفقه زوجه در ضمن عقد نیز باشد.

۱- محمدبن یعقوب عن محمدبن یحیی عن احمدبن محمد عن علی بن الحکم عن موسی بن بکر عن زراره قال: قال ابو جعفر (ع) فی حدیث: من تزوج امرأة فلها ما للمرأة من النفقة و القسمة و لكنه ان تزوج امرأة فخافت منه نشوزاً أو خافت أن يتزوج عليها أو يطلقها فصالح من حقها على شيء من نفقتها أو قسمتها، فان ذلك جایز لا بأس به.

۲- الحسين بن محمد عن علی بن محمد عن الحسن بن علی عن الوشاء بن ابان بن عثمان عن عبدالرحمان بن ابی عبدالله عن ابی عبدالله (ع) قال: سألته عن الرجل يتزوج المرأة و يشترط عليها أن ياتيها اذا شاء و ينفق عليها شيئاً مسمى كل شهر. قال: لا بأس به.

## ۴- قابلیت اسقاط نفقه زوجه نسبت به زمان آینده

برای اینکه شرط سقوط نفقه زوجه در ضمن عقد نکاح صحیح باشد علاوه بر اثبات حق بودن نفقه زوجه باید اسقاط نفقه زوجه نسبت به زمان آینده صحیح باشد. زیرا فقط چیزی را می‌توان به وسیله شرط در ضمن عقد ساقط کرد که اسقاط آن بدون شرط بلامانع باشد و ادله شروط از جمله روایت معروف «المؤمنون عند شروطهم» فقط ناظر به همین موارد هستند. زیرا ادله شروط مشرع امری که شرط می‌شود نیستند بلکه امری که مورد شرط قرار می‌گیرد باید فی نفسه جایز باشد تا اینکه شرط مفید واقع شود اما اگر خودش فی نفسه مشروع نباشد شرط باطل می‌باشد (رشتی گیلانی، ۱۴۰۷، ۵۷۳). نسبت به اسقاط نفقه زمان آینده، با توجه به بررسی‌های انجام شده، فقهای متقدم شیعه متعرض این مطلب نشده‌اند. اما برخی از فقهای معاصر شیعه و همچنین فقهای اهل سنت به آن اشاره نموده‌اند به هر حال دو نظر در این زمینه وجود دارد:

نظر اول این است که اسقاط نفقه آینده صحیح نیست زیرا نفقه آینده هنوز واجب نشده و لذا قابل اسقاط نیست (الزحیلی، ۱۴۰۹، ۷، ۷۷۹؛ الاشقر، ۱۴۲۰، ۱۹۲).

نظر دوم این است که نفقه زوجه نسبت به تمام زمان آینده قابل اسقاط است (موسوی خویی، ۱۴۱۰، ۲، ۳۱۹؛ محقق داماد، ۱۳۷۶، ۲۹۵؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۰، ۲، ۳۰۷؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ۳، ۳۲۹؛ بهجت، ۱۴۲۸، ۴، ۲۷؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۵، ۳۱۱؛ فیاض کابلی، ۲۷۶، ۱۴۲۶-۲۷۷؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵، ۳، ۶۹).

همانطور که ملاحظه می‌شود تنها دلیلی که برای عدم صحت اسقاط نفقه زمان آینده آورده شده، این است که اسقاط آن، اسقاط ما لم یجب است و با توجه به بررسی کلمات فقها علت ما لم یجب دانستن این اسقاط اینست که این فقها تمکین را موجب ثبوت نفقه زوجه می‌دانند (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲، ۲۰۶؛ انصاری، ۱۴۱۰، ۶، ۷). همچنین فقهایی که قائل به عدم صحت ضمان نفقه آینده زوجه هستند دلیل آن را بطلان ضمان ما لم یجب می‌دانند و در توضیح ما لم یجب بودن این ضمان تصریح کرده‌اند «از آنجا که نفقه عوض تمکین است و تمکین نسبت به زمان آینده حاصل نیست، بنابراین نفقه آینده به ذمه زوج تعلق نگرفته بنابراین ضمان آن صحیح نیست» (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۱، ۲۸؛ حسینی عاملی، ۱۴۰۵، ۲۱، ۲۸؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ۲، ۵۵۳؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ۶، ۱۶). بنابراین برای بررسی درستی یا نادرستی این

مطلب باید بررسی کنیم سبب ثبوت نفقه چیست. آیا نفقه زوجه به مجرد عقد ثابت می‌گردد و یا تمکین نیز در ثبوت آن مؤثر است؟

در مورد سبب ثبوت نفقه زوجه دو قول بین فقها وجود دارد. اکثر فقها معتقدند نفقه زوجه با تحقق دو شرط عقد دائم و تمکین ثابت می‌گردد (الطوسی، بی‌تا، ۳، ۹۳؛ انصاری، ۱۴۱۵، ۴۸۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۹، ۳، ۱۰۳؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸، ۳۴۷؛ ابن ادریس الحلی، بی‌تا، ۲، ۶۵۴؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ۴، ۴۷۶). در مقابل عده‌ای از فقها معتقدند نفقه به مجرد عقد دائم ثابت می‌گردد و فقط نشوز موجب اسقاط آن می‌شود (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۵، ۱۰۲) محقق در شرایع (محقق حلی، ۱۴۰۳، ۲، ۳۴۷) و شهید ثانی در مسالک الافهام (جبعی عاملی، ۱۴۱۶، ۸، ۴۴۲) نیز در این مسأله تردید کرده‌اند و قول اول را بین فقها اظهر و معروف دانسته‌اند. در ادامه این نوشتار ادله هر دو قول را بررسی می‌کنیم تا مشخص شود کدام قول صحیح است.

#### ۴-۱- ثبوت نفقه با عقد دائم و تمکین

کسانی که معتقدند نفقه با عقد دائم و تمکین ثابت می‌گردد به ادله ذیل استناد کرده‌اند: «اولاً مهر با عقد ثابت می‌گردد چنانچه عقد سبب نفقه نیز باشد عقد سبب دو عوض می‌شود، بنابراین نفقه با عقد و تمکین ثابت می‌گردد. ثانیاً نفقه مجهول است و عقد نمی‌تواند سبب مال مجهولی گردد. دلیل سوم روایتی است که از پیامبر (ص) نقل شده است که می‌فرماید: «در مورد زنان تقوای الهی را رعایت کنید آنها نزد شما هستند پس آنها را به عنوان امانت خدا بگیرید و با کلام خدا آنان را بر خود حلال کنید. غذا و پوشاک آنها برعهده شماست؛ به نحو شایسته به آنها بپردازید»<sup>۱</sup> (البیهقی، ۱۳۵۳، ۷، ۳۰۴). با این استدلال که در این روایت نفقه زوجه در صورتی ثابت شده که زوجه نزد زوج باشد و این امر دلالت بر شرطیت تمکین در ثبوت انفاق می‌کند. دلیل چهارم اصل برائت ذمه از وجوب نفقه است و حالت تمکین با اجماع خارج می‌گردد و بقیه تحت اصل باقی می‌ماند. آنها یک مؤید نیز برای قول خود می‌آورند و آن این است که روایت شده که پیامبر (ص) ازدواج کرد و بعد از دو سال دخول حاصل شد و پیامبر (ص) بعد از دخول به همسرش نفقه داد» (فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ۳، ۲۶۷-۲۶۸؛ اصفهانی، ۱۴۲۲، ۷، ۵۵۸).

**نقد و بررسی ادله مذکور:** هیچ یک از ادله فوق مورد قابل پذیرش نمی‌باشد. زیرا اینکه عقد موجب ثبوت دو عوض مختلف نمی‌شود و اینکه نفقه مال مجهولی است و عقد مال مجهول را ثابت نمی‌-

۱. اتقوا لله فی النساء فانهن عوار عندکم اتخذتموهن بأمانة الله و استحللتم فروجهن بکلمه الله و لهن علیکم رزقهن و کسوتهن بالمعروف.

کند، مجرد ادعاست و ادله برخلاف این ادعا وجود دارد (جبعی عاملی، ۱۴۱۶، ۸، ۴۴۱). زیرا آیات و روایاتی که نفقه زوجه را ثابت می‌کند نفقه را مترتب بر زوجیت کرده و زوجیت به مجرد عقد ایجاد می‌شود و امر دیگری در آن دخیل نیست. بلکه باید بگوئیم که نفقه عوض عقد نیست و مال مجهول هم نیست (زیرا میزان آن باتوجه به شأن زن قابل تعیین است) بلکه عقد تنها افاده زوجیت می‌کند و شارع مقدس نفقه را برای زوجه ثابت کرده است. همانطور که خریدن حیوان و عبد تنها افاده مالکیت می‌کند و شارع نفقه را بر مالک واجب نموده است (النجفی، بی‌تا، ۳۱، ۳۰۵).

اما روایت مروی از پیامبر (ص) نیز بر شرطیت تمکین در ثبوت نفقه زوجه دلالت ندارد. زیرا در این روایت ضمائر عبارت «لهنَّ علیکم رزقهن» به «نساء» برمی‌گردد و «نساء» اعم از زنانی که تمکین کرده باشند و غیر آنها می‌باشد. اینکه زنان با دو وصف مورد توصیف قرار گرفته‌اند، دلالت نمی‌کند که تمکین شرط یا سبب نفقه باشد. زیرا استحلال فروج با تمکین و عدم آن حاصل است و نفقه تنها بر استحلال فروج و زوجیت مترتب است شرط دیگری در آن دخالت ندارد (جبعی عاملی، ۱۴۱۶، ۸، ۴۲۲؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۵، ۱۰۱). همچنین اینکه پیامبر (ص) زوجه‌اش را قبل از دخول نفقه نداده، با هیچ دلالتی بر شرطیت پیامبر (ص) نفقه زوجه را در این زمان نداده است (النجفی، بی‌تا، ۳۱، ۳۰۵) شاید هم تمکین در ثبوت نفقه زوجه دلالت نمی‌کند. زیرا ما علم نداریم که چرا و به چه دلیل و کیفیتی علت این امر این بوده که سیره مستمر مسلمین از زمان پیامبر (ص) بر این امر بوده که تا شب زفاف، زوج نفقه زوجه را پرداخت نمی‌کرده است (طباطبایی، ۱۴۲۱، ۱۲، ۱۶۵). البته این سیره سبب شرطیت تمکین در ثبوت نفقه نمی‌شود بلکه عرف در اینجا قرینه است که اسقاط نفقه در این زمان به نحو شرط ضمنی ملحوظ می‌گردد (طباطبایی قمی، ۱۴۲۶، ۱۰، ۲۹۷؛ تبریزی، ۱۴۲۶، ۳۶۰؛ فیاض کابلی، بی‌تا، ۳، ۷۱).

احتمالاً به علت همین مناقشات وارد بر ادله است که صاحب کشف اللثام (اصفهانی، ۱۴۲۲، ۷، ۵۵۸) بعد از بیان ادله شرطیت تمکین در نفقه زوجه، اعتراف کرده‌اند که همه این ادله به غیر از اصل براءت ضعیف می‌باشند.

اما اصل براءت نیز در اینجا جاری نمی‌شود زیرا اصل در صورت عدم دلیل نقلی حجت می‌باشد اما در اینجا دلیل نقلی موجود است و دلیل نقلی عموماتی است که دلالت بر ثبوت نفقه زوجه می‌کند و اصل عدم تخصیص به ممکنات (زنان تمکین‌کننده) می‌باشد (فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ۳، ۲۶۸؛ النجفی، بی‌تا، ۳۱، ۳۰۵؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۶، ۸، ۴۴۲؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۶، ۱۰۲).

حاصل بحث این است که هیچ یک از ادله قائلین به شرطیت تمکین در ثبوت نفقه زوجه برای اثبات این امر کافی نبوده و هیچ دلالتی بر شرطیت تمکین ندارد.

#### ۴-۲- ثبوت نفقه زوجه به مجرد عقد

اخباری که در مباحث پیشین<sup>۱</sup> درباره ثبوت نفقه زوجه برعهده زوج ذکر شد، ظهور دارد در اینکه نفقه بر مجرد عقد مترتب است. در بسیاری از اخباری که در این رابطه وارد شده امام (ع) فرموده اند: «حق المرأة علی زوجها»<sup>۲</sup> یعنی نفقه از حیث زوجیت ثابت می‌گردد و مترتب بر زوجیت است. زیرا تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است و در این روایات نیز حکم نفقه بر زوجیت مترتب شده است. پس می‌توان نتیجه گرفت تنها سبب نفقه زوجیت است. همچنین در روایت دیگری آمده «کسی که در نزد او زنی باشد و او را از برهنگی نپوشاند و به او غذای کافی ندهد بر امام است که بین آنها جدایی و طلاق ایجاد کند»<sup>۳</sup> (ابن بابویه قمی، ۳، ۲۷۹؛ حر عاملی، ۲۱، ۵۰۹). اظهر ظاهر است در اینکه نفقه مترتب بر مجرد عقد است زیرا به مجرد عقد صدق می‌کند که در نزد مرد، زنی می‌باشد (عنده امرأه) (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۵، ۱۰۰). نتیجه اینکه اخبار نفقه زوجه، دلالت تمام دارند بر اینکه نفقه زوجه بر مجرد عقد مترتب است و امر دیگری در آن دخیل نیست و نهایت امر این است که نفقه با نشوز زوجه ساقط می‌گردد و به تعبیر دقیق‌تر نشوز مانع نفقه زوجه است.

با توجه به مطالب مذکور اشکال وارد بر اسقاط نفقه زوجه نسبت به زمان آینده برطرف می‌گردد زیرا تنها اشکال وارد بر این مسأله این است که این اسقاط، اسقاط مالیم یجب بوده لذا جایز نیست. ولی وقتی ثابت شد نفقه به مجرد عقد ثابت می‌گردد، اسقاط آن اسقاط مالیم یجب نخواهد بود.

توضیح مطلب این است که اسقاط ما لم یجب به معنی اسقاط حقی است که اصلاً سبب آن به وجود نیامده مانند اسقاط قبل از عقد، اما اگر سبب و مقتضی حق ایجاد شده باشد ولو اینکه حق به صورت بالفعل محقق نشده باشد مانعی از اسقاط آن وجود ندارد. در حقیقت عرف وجود حق را در ظرف وجود مقتضی آن

۱- به مبحث حکم بودن نفقه زوجه مراجعه شود.

۲- یک نمونه از این روایات عبارتست از:

عن ابی علی الشعری، علی محمد بن عبدالجبار، عن صفوان، عن اسحاق بن عمار، قال: قلت لابی عبدالله ما حق المرأة علی زوجها الذی اذا فعله کان محسناً؟ قال: (حق المرأة علی زوجها ان) یشبعها و یکسوها و ان جهلت غفر عنها.

۳- من کانت عنده امرأة فلم یکسها مایواری عورتها و یطعمها ما یقیم صلیها کان حقاً علی الامام ان یفرق بینهما.

اعتبار می‌کند و همین مقدار برای اسقاط حق کافی است و آن را از اسقاط ما لم یحب خارج می‌کند (آقا ضیاء عراقی، ۱۴۱۴، ۵، ۱۳۲؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ۳، ۱۴۷؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰، ۶، ۱۲۳؛ موسوی خویی، بی‌تا، ۴، ۱۶۷؛ مهذب سبزواری، ۱۴۱۳، ۱۷، ۱۴۷). به عبارت دیگر اسقاط و ضمان چیزی که ثابت نشده اموری اعتباری هستند و صحت و بطلان آنها دائر مدار صلاحیت شیء برای ثبوت و اسقاط در نزد عقلاست.

بنابراین اگر چیزی هیچ بهره‌ای از ثبوت نداشته باشد حتی به نحو وجود مقتضی آن، اعتبار سقوط یا ضمان آن لغو است و عقلا آن را نمی‌پذیرند اما اگر مقتضی ثبوت و وجود را داشته باشد اگر چه علت تامه موجود نباشد، اسقاط آن صحیح است. همان‌طور که ضمان آن صحیح است و به همین دلیل فقها اتفاق نظر دارند که ضمان درک صحیح است (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴، ۷۱-۷۲). با این بیان معلوم می‌شود که اسقاط در اینجا اسقاط ما لم یحب نیست؛ زیرا عقد به تنهایی سبب و مقتضی خیار است.

علاوه بر این هیچ مانع عقلی و شرعی برای بطلان اسقاط ما لم یحب وجود ندارد (موسوی خویی، بی‌تا، ۶، ۱۲۳ و ۲۳۷). توضیح مطلب این است که اگر مستند بطلان وجه عقلی باشد؛ می‌گوییم همان‌طور که إنشاء جدی برای اسقاط امری که در زمان إنشاء موجود است، عاقلانه است، هیچ مانع عقلی برای إنشاء اسقاط امری که در آینده حادث می‌شود وجود ندارد زیرا در إنشاء ظرف تحقق و ثبوت آن امر لحاظ می‌گردد. به عبارت دیگر آنچه در نظر عقل بطلانش مسلم است این است که حقی که هنوز به وجود نیامده، بدون فرض تحقق آن، اسقاط شود. یعنی اسقاط حق در فرض عدم تحقق آن؛ این امر محال است اما اگر با فرض ثبوت حق در محلش، سقوط آن را إنشاء کند هیچ محذور عقلی ندارد. بنابراین ظرف إنشاء حال تکلم است اما ظرف منشأ (سقوط حق) زمان مستقبل است. یعنی متلزم می‌شود که حق با فرض ثبوت و تحقق در محلش ساقط شود (اراکی، ۱۴۱۳، ۲۹۰-۲۹۲).

در حقیقت در اینجا بین تشریح و تکوین و امور اعتباری و حقیقی خلط شده است. یعنی معقول نیست که تصرف تکوینی به معدوم تعلق بگیرد، زیرا تعلق تصرف تکوینی به معدوم لغو و بدون اثر و لذا غیرعاقلانه است. اما تصرف اعتباری عقلایی مانعی ندارد که به معدوم با فرض ظرف ثبوت و تحقق آن، تعلق بگیرد.

یعنی اگر در موردی بر اسقاط اعتباری معدوم اثر مترتب شود و غرض عقلایی تعلق بگیرد به اینکه حقی که در ظرف آن موجود می‌شود را الآن ساقط کند، هیچ محذوری در آن وجود ندارد و از لغویت خارج

می‌شود. دلیل این امر اعتبار عقل و شرع در مثل این موارد است مانند بیع ثمار در زائد بر یک سال (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ۴، ۱۶۲؛ موسوی خویی، بی‌تا، ۶، ۲۴۷؛ اراکی، ۱۴۱۴، ۵۲-۵۳).

بعد از فراغ از امکان عقلی، اشکال منحصر در مانع شرعی است. در این رابطه باید گفت در هیچ آیه و روایتی از این مسأله منع نشده بلکه تنها دلیل ذکر نشده برای بطلان اسقاط ما لم یحب اجماع است (موسوی خویی، بی‌تا، ۶، ۳۴۰ و ۷، ۷۳). در جواب این دلیل نیز باید گفت اولاً این اجماع مدرکی است و اجماع تعبدی نیست. زیرا احتمالاً مدرک و مستند اجماع کنندگان این است که عقلاً برای این اسقاط اعتباری قائل نیستند و ممکن است مدرک اجماع قول پیامبر (ص) و بر نهی از "بیع ما لم یملک" باشد چون عقلاً در این موارد ملکیت را معتبر نمی‌دانند بنابراین اگر عقلاً در موردی بر اسقاط ما لم یحب اثر مترتب کنند. مانعی از اسقاط ما لم یحب نیست (موسوی خویی، بی‌تا، ۶، ۳۴۰). ثانیاً بر فرض اعتبار چنین اجماعی، اجماع یک دلیل لبی است و باید به قدر متقین آن اکتفا شود و قدر متقین این اجماع جایی است که مقتضی حق وجود ندارد، اما اگر مقتضی حق موجود باشد اجماع شامل آن نمی‌شود (موسوی خویی، بی‌تا، ۷، ۷۳، طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱، ۲، ۴۲). در محل بحث نیز از آنجا که مقتضی نفقه یعنی عقد نکاح وجود دارد. پس اسقاط نفقه آینده از معقد اجماع خارج است. به علاوه بهترین دلیل بر امکان امری وقوع آن است. ما در شریعت مواردی داریم که ظاهراً اسقاط مالیم یجب هستند. اما حکم به صحت آنها داده شده مثلاً اگر پزشکی ابراء بگیرد دیگر ضامن نیست. در این موارد می‌گویند اخذ براءت (یعنی اسقاط دیه) صحیح است. اگر اسقاط ما لم یحب اشکال عقلی داشته باشد که دیگر قابل تخصیص نیست. پس معلوم می‌شود که این مسأله استحاله عقلی ندارد (شبیبری زنجانی، ۱۴۱۹، ۲۳، ۷۴۲۰).

##### ۵- شرط سقوط نفقه زوجه در ضمن عقد

از مطالبی که تا اینجا مورد بررسی قرار گرفت می‌توان نتیجه گرفت شرط سقوط نفقه زوجه صحیح و جایز است زیرا همانطور که ثابت شد نفقه حق مالی زوجه است که شارع آن را جعل کرده و اسقاط این حق نسبت به زمان آینده صحیح است. بنابراین این شرط به معنی این است که زن از حق خود گذشته و آن را در ضمن عقد اسقاط نموده است (اشتهدادی، ۱۴۱۷، ۲۷، ۱۷۱؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ۴، ۱۳۰-۱۳۱؛ بنی‌فضل، بی‌تا، ۳۹۰؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۷، ۳۲۶).



در رابطه با صحت این شرط دو اشکال مطرح شده است یکی اینکه این شرط خلاف مقتضای عقد است (ابن قدامه، بی تا، ۷، ۴۵۰). اشکال دوم اینست که این شرط برخلاف قوانین آمره است (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ۶۷۲). در ادامه به بررسی این اشکالات می پردازیم.

### ۵-۱- برخلاف مقتضای عقد بودن این شرط

ممکن است اشکال شود که شرط سقوط نفقه خلاف مقتضای عقد است. زیرا مقتضای عقد نکاح این است که به زن به طور متعارف و با رعایت شئونش، نفقه تعلق بگیرد (ابن قدامه، بی تا، ۷، ۴۵۰). جواب: در پاسخ اشکال فوق باید متذکر شویم آنچه از مجموعه احکام فقهی نکاح بدست می آید این است که مقصود اصلی نکاح و به عبارت دیگر مقتضای ذات نکاح، برقراری زوجیت و حلیت استمتاع طرفین از یکدیگر می باشد و بقیه موارد مانند حق نفقه تنها از آثار عقد نکاح است. به عنوان مثال، روایات زیادی از اهل بیت (ع) وارد شده که در صورت وجود عیبی در زن یا مرد که آن عیب مانع عمل زناشوئی شود، طرف مقابل حق فسخ عقد را دارد (حر عاملی، ۱۴۱۴، ۲۱، ۲۱۶-۲۳۳). اما در مورد عجز زوج از پرداخت نفقه، حتی در صورت جهل زن به فقر زوج در هنگام عقد، زن حق فسخ نکاح را ندارد (الطباطبائی، ۱۴۲۱، ۱۱، ۲۸۹).

از عبارات برخی از فقها می توان دریافت که مقتضای ذات عقد نکاح، استمتاع است. مثلاً بعضی از فقها شرط عدم وطی زوجه را موجب بطلان عقد می دانند به دلیل اینکه معتقدند این شرط مانع مقصود اصلی نکاح است (الطوسی، بی تا، ۴، ۳۰۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۹، ۳، ۷۷؛ محقق کرکی، ۱۴۲۹، ۱۳، ۳۸۷). ولی در مورد شرط عدم انفاق تنها شرط را باطل می دانند (علامه حلی، ۱۴۱۹، ۳، ۷۷؛ محقق کرکی، ۱۴۲۹، ۱۳، ۴۰۰؛ اصفهانی، ۱۴۲۲، ۷، ۴۲۶). این امر نشان می دهد که نفقه مقتضای ذات عقد نیست و تنها یکی از آثار آن است. خود مستشکل نیز در مورد شرط عدم انفاق تنها شرط را باطل می داند و در علت آن می گوید: «زیرا این شرط از شروطی است که به مقصود اصلی نکاح اخلاقی وارد نمی کند» (ابن قدامه، بی تا، ۷، ۴۵۱).

پس معلوم می‌شود مقصود ایشان از «مقتضای عقد»، در طرح اشکال، مقتضای اطلاق عقد است نه مقتضای ذات آن<sup>۱</sup> و همانطور که می‌دانیم شرط مخالف اطلاق عقد، اگر خلاف شرع نباشد، باطل نیست و چون ثابت کردیم که نفقه حق زوجه است و قابل اسقاط است لذا این شرط مخالف شرع نیست. به عبارت دیگر شرطی مخالف شرع است که متعلق شرط، قطع نظر از تعلق شرط به آن مخالف شرع باشد (موسوی خویی، ۱۴۱۲، ۲، ۲۹۰). در حالی که متعلق این شرط این گونه نیست زیرا همانطور که مورد بررسی قرار گرفت نفقه حق زوجه بوده و صرف نظر از تعلق شرط به آن، قابل اسقاط است.

### ۵-۲- امری یا تکمیلی بودن قانون انفاق زوجه

در ماده‌ی ۱۱۰۶ ق.م.آ.م آمده است که در عقد نکاح دائم نفقه زن بر عهده شوهر است. بنابراین برای بررسی حکم اسقاط نفقه زوجه در ضمن عقد نکاح باید بررسی کنیم که آیا قانون انفاق زوجه، جزء قوانین امری است یا تکمیلی؟

در پاسخ این سوال باید گفت: قوانین به اعتبار تأثیر اراده‌ی افراد در آنها به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای از قوانین در قلمرو اختیار انسان قرار دارند و انسان مخیر است از حقوقی که قانون برای او ایجاد می‌کند بهره‌مند شود یا به اختیار خود آن را اسقاط نموده و از آن منصرف شود. این قوانین بیشتر برای ایجاد توسعه و تسهیل در کار فرد و جامعه وضع شده و مصلحت افراد در آن لحاظ شده است. این قوانین را قوانین تفسیری یا تکمیلی می‌گویند (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲، ۹۷-۹۸؛ امامی، بی‌تا، ۴، ۱۲۰). نوع دیگری از قوانین نیز وجود دارد که از جهت حفظ نظم عمومی وضع شده‌اند که در همه حال باید رعایت شوند و تحت هیچ شرایطی و به هیچ دلیلی قابل اسقاط نیستند. این قوانین را قوانین امری یا آمره می‌گویند. (همانجا) حال در اینکه انفاق زوجه توسط زوج جزء کدام دسته از این قوانین است بین حقوق‌دانان اختلاف

۱ - عقد دو مقتضای ذات عقد و مقتضای اطلاق عقد. مقتضای ذات عقد، نتیجه و اثر مستقیمی است که طرفین به قصد حصول آن عقد را منعقد کرده‌اند. برای مثال مفاد عقد بیع، تملیک بیع به عوض معلوم است؛ یعنی به محض وقوع عقد، مشتری مالک میباید و باع مالک ثمن می‌شود. حال اگر در بیع شرط شود که میباید به ملکیت مشتری در نیاید، شرط مزبور خلاف مقتضای ذات عقد بیع است. یا اگر در نکاح که مقتضای ذات آن ایجاد رابطه‌ی زوجیت است، طرفین در ضمن عقد نکاح شرط کنند که رابطه مزبور ایجاد نشود، این شرط، خلاف مقتضای ذات عقد است. اما مقتضای اطلاق عقد، آن چیزی است که عقد بر حسب اطلاق خود، یعنی در صورت عدم تقیید به اموری مانند وصف، مکان یا زمان، اقتضای آن را دارد. برای نمونه اقتضای بیع مطلق آنست که ثمن، نقد پرداخت شود و کلیه‌ی اختیارات نیز حسب مورد به وجود آید. بنابراین شرط پرداخت ثمن به صورت نسبی یا شرط سقوط یکی از اختیارات در ضمن عقد بیع، خلاف مقتضای اطلاق بیع است (انصاری، ۱۳۸۰، ۳، ۲۰-۲۳؛ محقق داماد، ۱۳۸۸، ۱۳۳-۱۳۴).

نظر است. برخی از حقوق‌دانان معتقدند مسأله‌ی انفاق زوجه ناشی از امر قانون بوده و از قوانین آمره به شمار می‌رود و شرط خلاف آن مخالف نظم عمومی است (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ۶۷۲؛ کاتوزیان، ۱۳۷۵، ۱، ۱۸۳؛ امامی، بی‌تا، ۴، ۳۶۸).

در مقابل نظر فوق گروه دیگری از حقوق‌دانان شرط سقوط نفقه‌ی آینده‌ی زوجه را صحیح می‌دانند (محقق داماد، بی‌تا، ۳۲۸ و ۲۹۵؛ طاهری، ۱۴۱۸، ۳، ۲۰۳).

به نظر می‌رسد برای تحلیل مسأله و تعیین نظر صحیح باید دید هدف از برقراری این قانون چیست؟ اگر هدف از وضع قانون تنها حفظ منافع خصوصی افراد باشد قانون تکمیلی بوده و شرط خلاف آن جایز است. اما هر گاه هدف از وضع قانون، منافع و مصالح عمومی جامعه باشد قانون امری و مربوط به نظم عمومی بوده و شرط خلاف آن ممکن نیست زیرا خلاف نظم عمومی است (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ۱۶۷). بنابراین برای تحلیل این مسأله باید بررسی شود که آیا انفاق زوجه مربوط به نظم عمومی است یا خیر؟

در جواب این سؤال باید گفت: قوانین مربوط به نظم عمومی قوانینی است که هدف از وضع آن حفظ منافع عمومی باشد و تجاوز بدان نظامی را که لازمه‌ی حسن جریان امور اداری یا سیاسی یا اقتصادی یا حفظ خانواده است برهم زند (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ۱۶۷) و اموری بر خلاف نظم عمومی هستند که ارتکاب آنها ایجاد هیجان و تشنج اجتماعی می‌کند و موجب اخلال نظم می‌گردد (امامی، بی‌تا، ۴، ۴۹). با توجه به ملاک مذکور نظم عمومی ارتباط مستقیمی با اوضاع سیاسی و اقتصادی و احساسات عمومی جامعه دارد و با توجه به اینکه این امور با توجه به شرایط زمانی و مکانی در حال تغییر هستند، تشخیص مصادیق نظم عمومی بستگی به زمان و مکان و عرف حاکم بر جامعه در آن زمان و مکان دارد و باید با ملاحظه‌ی وضع سیاسی، اقتصادی و اخلاق عمومی جامعه مخالفت یا عدم مخالفت موضوع با نظم عمومی را احراز کرد. از آنجا که این عوامل همیشه در حال تغییر و تحول هستند، نمی‌توان ضابطه‌ی ثابت و روشنی برای این مسأله ارائه داد (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ۱۶۷).

حال در مورد پرداخت نفقه زوجه توسط زوج باید گفت اگرچه در گذشته شاید به دلیل عرف حاکم بر جامعه مبنی بر خانه دار بودن زنان و عدم فعالیت اجتماعی و در نتیجه عدم درآمد آنها، انفاق زوجه توسط زوج مرتبط با نظم عمومی بوده؛ اما امروزه شرایط و الگوهای زندگی تغییر کرده و بسیاری از زنان، به خصوص در شهرهای بزرگ در فعالیت‌های اجتماعی شرکت دارند به طوری که درصد قابل ملاحظه‌ای از

جمعیت شاغل یک کشور را زنان تشکیل می‌دهند. از طرف دیگر در عمل می‌بینیم به دلایل مختلف از جمله دانشجو بودن، بیکاری، کمی درآمد شوهر و ... زنان تمام یا حداقل بخشی از مخارج زندگی را تأمین می‌کنند. به طوری که اگر زن در خانواده دست از کار بکشد اقتصاد خانواده دچار اختلال جدی می‌شود. حال با توجه به این شرایط به نظر می‌رسد که ایرادی ندارد که در ضمن عقد نکاح شرط شود که زن تمام یا بخشی از نفقه‌ی خود را تأمین کند و از شوهر مطالبه‌ی نفقه نکند.

در حقیقت این امر بدین معنی است که زن بخشی از هزینه‌ی زندگی را بر عهده بگیرد و بخش دیگر آن (یعنی نفقه‌ی شوهر و فرزندان) بر عهده‌ی شوهر باشد. این شرط هیچ خللی در نظم جامعه ایجاد نمی‌کند. چنانچه در بسیاری از خانواده‌ها به خصوص در شهرهای بزرگ، عملاً همین گونه است و هیچ اختلالی هم در نظم اجتماع ایجاد نشده است.

علاوه براین، با توجه به اینکه قوانین ایران به خصوص قانون مدنی کاملاً متخذ از فقه هستند و در فقه ثابت کردیم که شرط سقوط نفقه جایز است. معلوم می‌شود که پرداخت نفقه زوجه توسط زوج ریشه تبعیدی ندارد و لذا شرط خلاف آن جایز است. بنابراین درست است که شوهر موظف به پرداخت نفقه همسرش است اما این الزام تا زمانی است که زن از حق دریافت نفقه صرف‌نظر نکرده باشد. بنابراین اگر زن حق خود را ساقط نمود برای شوهر تکلیفی نخواهد ماند (محقق داماد، بی‌تا، ۳۲۸).

به عبارت دیگر اگر قانون امری به معنای قاعده‌ای الزامی و به معنای حکم باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰، ۲۴۳) و قانون تکمیلی به عنوان قاعده که اراده‌ی افراد در آن تأثیرگذار است، معادل حق قلمداد شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰، ۲۶). با توجه به اثبات حق بودن نفقه زوجه باید گفت ماده‌ی ۱۱۰۶ ق م ناظر به موردی است که زوجه حق خود را ساقط نکرده باشد. بنابراین الزام زوج به پرداخت نفقه تا زمانی است که شرطی بر خلاف آن صورت نگرفته باشد.

## ۶- یافته‌ها

از مطالب مورد بحث نتیجه گرفته می‌شود:

۱- نفقه حق زوجه است زیرا ویژگی‌های حق از جمله قابلیت اسقاط و نقل و انتقال به وسیله ارث و

مصالحه بر آن مترتب می‌شود.

۲- اسقاط نفقه زوجه نسبت به تمام زمان آینده صحیح است و اسقاط آن از قبیل اسقاط ما لم يجب نیست. زیرا به وسیله عقد نکاح مقتضی نفقه زوجه ایجاد می شود و صرف وجود مقتضی برای اسقاط حق کافی است و آن را از اسقاط ما لم يجب بودن خارج می کند.

۳- شرط سقوط نفقه زوجه در ضمن عقد نکاح صحیح است زیرا این شرط به این معنی است که زوجه این حق خود را در ضمن عقد اسقاط نموده است. همچنین این شرط با مقتضای ذات نکاح منافاتی نداشته و مخالف قوانین آمره و نظم عمومی نیز نمی باشد.

### فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آخوند خراسانی، محمدکاظم، (۱۴۰۶)، حاشیه المکاسب، مصحح: السید مهدی شمس الدین، وزارت ارشاد اسلامی، تهران.
- ۳- ابن ادریس الحلّی، محمدبن منصور، (بی تا)، کتاب السرائر، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۴- ابن بابویه قمی، محمدبن علی، (۱۴۰۱)، من لایحضره الفقیه، دار صعب دار التعارف، بیروت.
- ۵- ابن حمزه، محمدبن علی، (۱۴۰۸)، الوسيله الی نیل الفضیله، مکتبه آیه الله المرعشی، قم.
- ۶- ابن قدامی، (بی تا)، المغنی و یلیه الشرح الکبیر، دارالکتاب العربی، بیروت.
- ۷- اراکی، محمدعلی، (۱۴۱۴)، خیرات، مؤسسه در راه حق، قم.
- ۸- اشتهاودی، علی پناه، (۱۴۱۷)، مدارک العروه، دارالاسوه للطباعه و النشر، تهران.
- ۹- الاشقر، (۱۴۲۰)، مستجدات فقهیه فی قضايا الزواج و الطلاق، دارالنفاثس، الاردن.
- ۱۰- اصفهانی، محمد حسین، (۱۴۲۲)، کشف اللثام عن قواعد الاحکام، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۱۱- اصفهانی، محمد حسین، (۱۴۱۸)، حاشیه کتاب المکاسب، انوار الهدی، قم.
- ۱۲- امامی، سید حسن، (بی تا)، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، تهران.
- ۱۳- انصاری، مرتضی، (۱۴۱۰)، کتاب المکاسب (المحشی)، شارح: سید محمد کلانتر، مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، قم.
- ۱۴- انصاری، مرتضی، (۱۴۱۵)، کتاب النکاح، مؤسسه الیهادی، قم.
- ۱۵- انصاری، مرتضی، (۱۳۸۰)، کتاب المکاسب، آرموس، قم.
- ۱۶- بحرانی، یوسف بن احمد، (۱۴۰۵)، حدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، قم.

- ۱۷- بنی فضل، مرتضی ابن سیف علی، (بی‌تا)، مدارک تحریر الوسیله، الزکاه و الخمس و ...، بی جا، بی نا.
- ۱۸- بهجت، محمدتقی، (۱۴۲۸)، استفتانات، دفتر آیت الله بهجت، قم.
- ۱۹- البیهقی، احمدبن الحسین، (۱۳۵۳)، السنن الکبری، دارالصادر، بیروت.
- ۲۰- تبریزی، جواد بن علی، (۱۴۲۷a)، المسائل المنتخبه، دارالصدیقه الشهیده، قم.
- ۲۱- تبریزی، جواد بن علی، (۱۴۲۷b)، صراط النجاه، دار الصدیقه الشهیده، قم.
- ۲۲- تبریزی، جواد بن علی، (۱۴۲۶)، منهاج الصالحین، مجمع الامام المهدی (عج)، قم.
- ۲۳- جبعی عاملی، زین الدین (شهیدثانی)، (۱۳۸۱)، الروضه البهیة فی شرح للمعه دمشقیه (مباحث حقوقی شرح لمعه)، مجد، تهران.
- ۲۴- جبعی عاملی، زین الدین (شهیدثانی) (۱۴۱۶ق)، مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، [بی جا].
- ۲۵- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۰)، ترمینولوژی حقوق، کتابخانه گنج دانش، تهران.
- ۲۶- حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۴)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم.
- ۲۷- حسینی روحانی، سیدمحمد (۱۴۱۷)، مسائل منتخبه، شرکه مکتبه الألفین، کویت.
- ۲۸- حسینی شیرازی، سید محمد، (بی‌تا)، ایصال الطالب الی مکاسب، منشورات علمی، تهران.
- ۲۹- حسینی شیرازی، سید محمد، (۱۴۱۳)، الفقه، القواعد الفقهیه، مؤسسه امام رضا علیه السلام، بیروت.
- ۳۰- حسینی عاملی، سیدجواد بن محمد، (۱۴۱۹)، مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، قم.
- ۳۱- خوانساری، السیداحمدبن یوسف، (۱۴۰۵)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، اسماعیلیان، قم.
- ۳۲- رشتی گیلانی، میرزا حبیب الله، (۱۴۰۷)، فقه امامیه، کتابفروشی داوری، قم.
- ۳۳- الزحیلی، وهبه، (۱۴۰۹)، الفقه الاسلامیه و ادلته، دارالفکر، دمشق.
- ۳۴- سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۴۱۴)، المختار فی احکام الخیار، مؤسسه امام صادق (ع)، قم.
- ۳۵- سبزواری، سید عبدالعلی، (۱۴۱۳)، مهذب الاحکام، مؤسسه المنار، قم.
- ۳۶- شبیری زنجانی، سید موسی، (۱۴۱۹)، کتاب النکاح، مؤسسه پژوهشی رأی پرداز، قم.
- ۳۷- طاهری، حبیب الله، (۱۴۱۸)، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، قم.
- ۳۸- طباطبایی، السیدعلی، (۱۴۲۱)، ریاض المسائل، آل البیت لاحیاء التراث، قم.
- ۳۹- طباطبایی حکیم، السید محسن، (۱۴۱۰)، مبانی منهاج الصالحین، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
- ۴۰- طباطبائی حکیم، السید محسن، (بی‌تا)، مستمسک عروه الوثقی، احیاء التراث العربی، بیروت.

- ۴۱- طباطبایی حکیم، سید محمد سعید، (۱۴۱۵)، منهاج الصالحین، دارالصفوه، بیروت.
- ۴۲- طباطبایی قمی، سید تقی، (۱۴۲۶)، مبانی منهاج الصالحین، منشورات قلم الشرق، قم.
- ۴۳- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۲۱)، حاشیه المکاسب، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
- ۴۴- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۱۹)، العروه الوثقی المحشی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، قم.
- ۴۵- طباطبائی یزدی، السید محمدکاظم، (۱۳۷۸)، حاشیه المکاسب، دار العلم، قم.
- ۴۶- الطوسی، محمدبن حسن، (بی تا)، المبسوط فی فقه الامامیه، المکتبه المرتضویه، بی جا.
- ۴۷- الطوسی، محمدبن حسن، (بی تا)، کتاب الخلاف، بی نا، بی جا.
- ۴۸- عراقی، آغا ضیاء الدین، (۱۴۱۴)، شرح تبصره المتعلمین، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، قم.
- ۴۹- علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۲۰)، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، مؤسسه امام صادق (ع)، قم.
- ۵۰- علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۹)، قواعد الاحکام، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۵۱- علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۸)، مختلف الشیعہ، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۵۲- فاضل مقداد، مقدادبن عبدالله، (۱۴۰۴)، التنقیح الرائع لمختصر الشرایع، مکتبه آیه الله المرعشی، قم.
- ۵۳- فخرالمحققین، محمدبن حسن بن یوسف، (۱۳۸۹)، ایضاح الفوائد، اسماعیلیان، قم.
- ۵۴- فیاض کابلی، محمد اسحاق، (۱۴۲۶)، رساله توضیح المسائل، انتشارات مجلسی، قم.
- ۵۵- فیاض کابلی، محمد اسحاق، (بی تا)، منهاج الصالحین، بی نا، بی جا.
- ۵۶- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۵)، حقوق مدنی خانواده، شرکت انتشارات با همکاری بهمن برنا، تهران.
- ۵۷- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۱)، مقدمه علم حقوق، شرکت انتشارات با همکاری بهمن برنا، تهران.
- ۵۸- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹)، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، نشر میزان، تهران.
- ۵۹- محقق کرکی، علی بن الحسین، (۱۴۲۹)، جامع المقاصد، آل البيت لاحیاء التراث، بیروت.
- ۵۹- کلینی رازی، محمدبن یعقوب، (۱۴۰۱)، الفروع من الکافی، دار صعب دارالتعارف، بیروت.
- ۶۰- محقق حلی، نجم الدین، (۱۴۰۳)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، دارالاضواء، بیروت.
- ۶۱- محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۷۴)، قواعد فقه بخش مدنی ۲، سمت، تهران.
- ۶۲- محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۷)، بررسی فقهی حقوق خانواده، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران.

- ۶۳- محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۸۸)، نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران.
- ۶۴- مغنیه، محمدجواد، (۱۴۲۱)، فقه الامام صادق (ع)، مؤسسه انصاریان، قم.
- ۶۵- مقری فیومی، احمدبن محمد، (۱۴۲۵)، مصباح المنیر، دارالهجره، قم.
- ۶۶- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۴)، کتاب النکاح، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، قم.
- ۶۷- مکی عاملی، محمد (شهیداول)، (بی تا)، القواعد و الفوائد، بی تا، بی جا (چاپ سنگی).
- ۶۸- موسوی بجنوردی، سید حسن، (۱۴۱۹)، القواعد الفقہیہ، نشر الہادی، قم.
- ۶۹- موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۴۲۱)، کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
- ۷۰- موسوی خویی، سیدابوالقاسم، (۱۴۱۰)، منهاج الصالحین، نشر مدینه العلم، قم.
- ۷۱- موسوی خویی، سیدابوالقاسم، (بی تا)، مصباح الفقاهه فی المعاملات، بی تا، بی جا.
- ۷۲- نجفی خوانساری، موسی بن محمد، (۱۴۲۴)، منیه الطالب (تقریرات درس میرزای نائینی)، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۷۳- نجفی، محمدبن حسن، (بی تا)، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۷۴- وحید خراسانی، حسین، (۱۴۲۸)، منهاج الصالحین، مدرسه امام باقر (ع)، قم.
- ۷۵- همدانی، محمد، (۱۳۷۸)، حاشیه کتاب المکاسب، محمدرضا انصاری قمی، قم.